

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۳/۳،
پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۵۲-۱۲۱

تعارض آیات و روایات با گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص)*

دکتر عبدالهادی فقهی زاده

استاد یار دانشگاه تهران

مصطفی آذرخشی

دانشجوی کارشناسی دانشگاه تهران

Email: m.azerakhshi@gmail.com

چکیده

مفاد آیات قرآن و روایات ائمه (ع) گویای آنند که پیامبر اکرم (ص) در دریافت وحی الهی کاملاً منفعل است، و امین خدا در دریافت و ابلاغ کلام او به شمار می رود؛ از این رو، آیات و روایات، همزبان، نزول الفاظ و معانی قرآن را بر آخرین رسول الهی تایید می کنند؛ حال آن که انگاره دخالت پیامبر اکرم (ص) در خلق الفاظ قرآن، آشکارا با آیات و روایات در تعارض است. آنچه مؤید این نظریه است، عبارت است از: توجه به دو شأن متمایز تبلیغی و تبیینی پیامبر اکرم (ص)؛ آیاتی که قرآن کریم را نازل شده به زبان عربی قلمداد و از آن با عنوان «کلام الله» تعبیر می کند؛ آیاتی که از قرائت و تلاوت قرآن بر پیامبر اکرم (ص) سخن می گوید؛ آیاتی که کلام خدا را از کلام رسول تفکیک می کند و همزمان به هر دو حجیت می بخشد؛ روایاتی که قرآن را نازل به همین الفاظ موجود نشان می دهد؛ احادیثی که تکلم فرشته وحی را ابزار انتقال آیات قرآن به پیامبر (ص) می داند و روایاتی که قرآن، حدیث قدسی و حدیث نبوی را دارای هویت مستقل برمی شمارد.

کلید واژه‌ها: الفاظ قرآن، معانی قرآن، نزول قرآن، کلام خدا، آیات و حیاتی، پیامبر

اکرم (ص) و ائمه (ع).

* تاریخ وصول، ۱۳۸۸/۰۵/۱۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۸/۱۱/۲۷.

طرح مسأله

فهم ماهیت وحی همواره از مهمترین دغدغه های متکلمان مسلمان به شماررفته است؛ به ویژه در مورد قرآن که در میان کتب آسمانی جایگاه منحصر به فردی دارد؛ چه، عهدعتیق و عهد جدید موجود، مستقیماً از وحی خدا بر موسی و عیسی (ع) نشأت نگرفته اند؛ چنانکه در عهدعتیق از موسی (ع) و دفن وی سخن به میان آمده است (ن.ک: عهدعتیق، سفرتثنیه، باب ۳۴، بند ۵ و ۶ و ۷). اناجیل اربعه نیز به تصریح دانشمندان مسیحی، از نوشته های برخی حواریون درباره عیسی (ع) تجاوز نمی کند (ن.ک: توفیقی ۱۶۳)؛ حال آن که به اعتقاد اکثر مسلمانان، الفاظ و معانی قرآن عیناً ناشی از وحی الهی است. گو این که برخی از محققان جدید^۱، با اثرپذیری از آثار غربیان، دیدگاه هایی درباره وحیانی بودن صرف معانی قرآن بر پیامبر اکرم (ص) و نقش آفرینی ایشان در به وجود آوردن الفاظ و تعبیر قرآن مطرح کرده اند که سخت و بررسی علمی از منظر درون دینی و بر نهادن آن با گزاره های قرآنی و روایی نیازمند است. از این حیث، تبیین نوع ارتباط قرآن و شخص پیامبر اکرم (ص) از اهمیت خاصی برخوردار است. در این زمینه دیدگاه های ذیل قابل ذکر است:

- ۱- برخی همچون مشرکان و دشمنان عصر پیامبر (ص) با انکار اصل وحی و هر گونه ارتباط پیامبر (ص) با خدا، قرآن را ساخته و پرداخته دست بشر می دانند. چنانکه گاه آن را «اساطیر الاولین» می خواندند (ن.ک: انعام/۲۵؛ انفال/۳۱؛ قلم/۱۵) و گاه پیامبر (ص) را به جعل آن متهم می کردند (ن.ک: مؤمنون/۱۰۵؛ سبأ/۴۳)
- ۲- دیدگاه دیگر این است که جبرئیل (ع)، حروف قرآن را از لوح محفوظ، أخذ کرده و آن را به پیامبر (ص) منتقل ساخته است؛ در این دیدگاه، قرآن به طور صورت یافته، بر پیامبر (ص) نازل شده است (ن.ک: زکشی، ۲۳۰/۱)

۱- گفتگوی دکتر عبدالکریم سروش با میشل هوبینک، نقل از روزنامه ی جام جم، شماره ی ۲۲۳۳، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶. و نیز ر.ک: «بشر و بشیر» (نامه اول دکتر سروش به آیه الله سبحانی)؛ همچنین، ن.ک: بسط تجربه نبوی، ۱۱.

۳- دیدگاه سوم این است که معانی قرآن کریم بر جبرئیل القا شده است و او از آن به زبان عربی تعبیر کرده است؛ چنانکه اهل آسمانها، آن را به زبان عربی قرائت می کنند و جبرئیل، قرآن را در قالب زبان عربی، بر پیامبر (ص) نازل کرده است (همانجا).

۴- نظریه چهارم این است که خدای متعال، الفاظ قرآن را بر جبرئیل نازل و او آنها را بر نبی اکرم (ص) قرائت می کرده است؛ در این نگرش، ایجاد الفاظ قرآن، صفت فعل خداوند است (ن.ک: حلی، ۴۰۳) و از همین رو «کلام الله» خوانده می شود.

۵- در این نگرش، پیامبر (ص) نقش ویژه ای در پیدایش قرآن دارد. به این ترتیب که در نظر صاحبان این دیدگاه، نقش آن حضرت در پیدایی قرآن، «دریافت معانی و مضامین، و ارائه آن در قالب الفاظی از نزد خویش» است (ن.ک: زرکشی، ۱/۲۳۰)؛ این نگرش، در سالهای اخیر، به صراحت در آثار دکتر عبدالکریم سروش مطرح شده است؛ چنانکه وی در مصاحبه ای ابراز داشته است: «پیامبر به نحو دیگری نیز آفریننده وحی است. آنچه او از خدا دریافت می کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آنها و حتی ورای کلمات است. این وحی، بی صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می کند»^۱.

موضوع مهم این است که قائلان به دخالت پیامبر (ص) در ایجاد الفاظ قرآن، مبانی و دلایل مختلفی برای نظر خویش دارند؛ پاره ای از آنها، چنانکه ذیل عناوین بعدی خواهد آمد، این دیدگاه را از برخی از آیات قرآن کریم، استنباط کرده اند؛ بدیهی

۱- گفتگوی دکتر عبدالکریم سروش با میشل هویینک، نقل از روزنامه ی جام جم، شماره ی ۲۲۳۳، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶.

است روش نقد و بررسی این رویکرد، کنکاشهای تفسیری است؛ اما دسته دیگر، در طرح این نظریه، توجه چندانی به آیات و روایات ندارند؛ بلکه، این نظریه را به عنوان راه حلی برای توجیه و وصف ماهیت وحی و تکلم خداوند مطرح کرده اند؛ از این رو، سخنان آنها بیشتر به تبیین مشکل توجیه مسائل مزبور مربوط است. چنانکه گفتیم، این رویکرد در میان آثار فارسی، برجسته تر از همه، در آثار دکتر سروش دیده می شود؛ وی در کتاب بسط تجربه نبوی، با اشاره به موضوع تکلم خداوند، می نویسد: «کلام باری را عین کلام پیامبر دانستن، بهترین راه برای حل مشکلات کلامی تکلم باری است» (سروش، ۱۲). همو در مقاله بشر و بشیر می گوید: «مگر سخن گفتن خداوند راهی دیگر هم دارد؟ شما اگر راه حل دیگری برای تبیین معضل سخن گفتن خدا دارید بیان بفرمائید»^۱. بنابراین، ارائه این نظریه، بیشتر از آن که برآمده از دل استدلال (اعم از عقلی یا نقلی) باشد، در دشواریهایی ریشه دارد که در توجیه مسائل نبوت احساس می شود. با این وجود، دکتر سروش، در موجه نشان دادن این نظریه، از برخی موضوعات عرفانی، چون فناء فی الله و وحدت وجود، استمداد جسته است؛ مهمترین تکیه گاه او در طرح این دیدگاه، عینیت خدا و پیامبر است که در شمار موضوعات عرفان نظری قرار دارد.

طرح این نظریه، نقدها و پاسخهای متعددی را از زوایای گوناگون، به دنبال داشته و صاحب نظران هر یک به گونه ای آن را نقد کرده اند. به نظر راقمان این سطور، در هر صورت، از عرضه این دیدگاه به قرآن و روایات ناگزیر هستیم؛ اهمیت این عرضه، در عرصه تفسیر، معلوم است؛ زیرا بررسی های تفسیری می تواند مستندات قرآنی صاحبان نظریه را بیازماید. همچنین ضروری است که نتایج هر نظریه ای در ساحت دین، با مدلول منابع اصلی دین، یعنی قرآن و روایات، سنجیده شود. در این نوشتار برآنیم که پس از گذری بر پیشینه پیدایش این گمانه، با استناد به شواهد قرآنی و

۱- ر.ک: «بشر و بشیر» نامه اول دکتر سروش به آیه الله سبحانی.

روایی آن را نقد و ارزیابی کنیم و ضعفها و تعارض های آن را از این زاویه نشان دهیم.

سیرتاریخی پیدایش این گمانه

می توان گفت که اکثر مفسران مسلمان، اعم از شیعه و اهل سنت، الفاظ قرآن را مانند معانی آن از جانب خداوند می دانند. در تفاسیر کهن اهل سنت، همچون **جامع البیان** (طبری ۶۹/۹)، **معالم التنزیل** (بغوی، ۱۴۷/۵)، **الجامع لاحکام القرآن** (قرطبی، ۱۰۶/۲۰)، **مفاتیح الغیب** (فخر رازی، ۲۵۶/۲) **انوار التنزیل** (بیضاوی، ۲۶۷/۵) و تفاسیر معاصر آنان همچون **محاسن التأویل** (قاسمی، ۱۵۰/۷)، **التحریر والتنویر** (ابن عاشور، ۲۰۳/۲۵)، **التفسیر القرآنی للقرآن** (عبدالکریم خطیب، ۱۷۲/۱۰) و تفاسیر متقدم شیعه، همچون **التبیان** (طوسی، ۳۲۵/۱۰)، **مجمع البیان** (طبرسی، ۵۲/۷ و ۳۲۱)، **روض الجنان** (ابوالفتح رازی، ۵۴/۲۰) و تفاسیر متأخر و معاصر آنان همچون **الاصفی** (فیض کاشانی، ۱۳۸۰/۲)، **المیزان** (طباطبایی، ۳۱۷/۱۵) و **تفسیر نوین** (شریعتی، ۲۲/۱)؛ افزون بر مفسران و محققان پرشمار دیگر، به تصریح یا تلویح دیدگاه خود را مبنی بر نزول قرآن از جانب خدا، بدون دخالت پیامبر اکرم (ص) در به وجود آوردن الفاظ آن، مطرح کرده اند.

در تفسیر **المحرر الوجیز**، در تفسیر آیات ۱۹۲ - ۱۹۵ از سوره شعراء (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) با اشاره به وجود چنین دیدگاه شاذی درباره منشأ الفاظ قرآن آمده است: «و قوله: بِلِسَانٍ يمكن أن تتعلق الباء بنزل به و هذا على أن النبي صلى الله عليه و سلم إنما كان يسمع من جبريل حروفا عربية و هو القول الصحيح، و تكون صلصلة الجرس صفة لشدة الصوت و تداخل حروفه و عجلة مورده و إغلاظه، و يمكن أن يتعلق بقوله لِتَكُونَ و تمسك بهذا من رأى أن النبي صلى الله عليه و سلم كان يسمع مثل صلصلة الجرس يتفهم له منه القرآن. قال القاضي أبو محمد: و هذا قولٌ ضعيفٌ مقتضاه أن بعض ألفاظ القرآن من لدن النبي عليه

السلام و هذا مردود» (ابن عطیه، ۲۴۳/۴). سخن ابن عطیه (م ۵۴۱) ضمن بیان رأی صحیح درباره ماهیت الفاظ آیات و سوره های قرآن، آن است که عدّه ای با قول به تعلق «بلسان عربی مبین» به «لتکون» ممکن است گمان برند پیامبر (ص) قرآن را از رهگذر سماع نواختن صدایی مانند زنگ در می یافت و براین اساس برآن شونند که پاره ای از الفاظ قرآن از جانب پیامبر اکرم (ص) است که به نظر وی، این باور باطلی بیش نیست. چنانکه زرکشی (م ۷۹۴) با واسطه از سمرقندی^۱، سه قول درباره نزول قرآن نقل می کند که براساس یکی از آنها آنچه پیامبر (ص) دریافت کرده، معانی قرآن بوده است که خود از آن مضامین به زبان عربی تعبیر کرده است. (ن.ک: زرکشی، ۲۳۰/۱)

با این همه قائلان به گمانه دخالت رسول اکرم (ص) در خلق الفاظ قرآن مدعی اند که معتزله در تاریخ اندیشه اسلامی براین عقیده بوده اند و به این نکته در عقیده آنان دالّ بر «مخلوق بودن قرآن» به طور تلویحی اشاره رفته است.^۲ انتساب این دیدگاه به معتزله، از دو جهت قابل تأمل است: اول آنکه عقیده برخی از متکلمان معتزلی درباره وجه اعجاز قرآن آن است که آنچه بشر را از آوردن مانند قرآن ناتوان می کند، اراده الهی بر سستی همّت ها و اذهان، از آوردن مانند قرآن است (ن.ک: باقلانی، ۳۰) عقیده ای که از آن با عنوان نظریه «صرفه» تعبیر شده است؛ بدین شرح که اشخاص بلیغ قادرند مانند قرآن را از نظر نظم و اسلوب بیاورند؛ اما خداوند آنها را از انجام این کار منصرف می سازد؛ اما در حقیقت، رابطه ای میان قول به نظریه «صرفه» و گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص) وجود ندارد؛ یعنی از عقیده بزرگان معتزله به نظریه صرفه، نمی توان نتیجه گرفت که از دیدگاه آنان الفاظ قرآن از جانب خدا نازل نشده

۱ - به نظر می رسد که این فرد، ابو اللیث، نصر بن محمد بن احمد سمرقندی (م ۳۷۵ ه.ق.)، صاحب تفسیر بحر العلوم باشد؛ زیرا زرکشی در جای دیگر، از کتاب البستان او نقل قول کرده است (زرکشی، ۳۲۶/۱) و فرد دیگری با لقب سمرقندی، در البرهان زرکشی یافت نمی شود.

۲ - گفتگوی دکتر عبدالکریم سروش با میشل هویینک، نقل از روزنامه ی جام جم، شماره ی ۲۲۳۳، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶.

است. مسأله دوم به موضوع «قِدَم یا حدوث» قرآن برمی گردد. اهل حدیث و اشاعره قائلند که کلام الهی و بالطبع قرآن، قدیم است؛ حال آنکه معتزله کلام خدا را فعل او و در نتیجه حادث می دانستند. عجیب آنکه در پندار برخی محققان، این عقیده اهل اعتزال مبنی بر مخلوق بودن قرآن، بر ایجاد الفاظ آن از سوی پیامبر اکرم (ص) حمل شده است؛ درحالیکه عقیده معتزله درباره مخلوق بودن قرآن، در برابر نظریه قدیم بودن آن قرار می گیرد و یقیناً آنچه قدیم نیست می تواند مخلوق بی واسطه خدا باشد. مؤید این نکته، سخن صاحب «المواقف» در مورد اعتقاد معتزله است که: «و قالت المعتزله: أصوات و حروف یخلقها الله فی غیره : كاللوح المحفوظ أو جبریل أو النبی؛ وهو حادث» (ایجی، ۲۹۳) یعنی: «معتزله می گویند قرآن شامل اصوات و حروفی است که خداوند در غیر خودش مانند لوح محفوظ یا جبرئیل یا پیامبری آفریند و آن {قرآن} حادث است.» چنانکه در تفسیر «کشاف» درباره آیه ۱۶ از سوره قیامت آمده است: «المعنی: لا تحرك لسانك بقراءة الوحي مادام جبریل صلوات الله علیه یقرأ لتأخذه علي عجلة» (زمخشری، ۶۶۲/۴) یعنی: «مفهوم لا تحرك به لسانك این است که وقتی جبرئیل (ع) در حال قرائت وحی است، به خاطر عجله، زبان خود را در حفظ آن مجنبان.»؛ بنابراین، باور زمخشری نیز با استنباط از آیات سوره قیامت این بوده است که وحی بر پیامبر اکرم (ص) تلاوت شده است و ایشان آنها را عیناً بر زبان خود جاری کرده اند. از این رو، به نظر می رسد نسبت دادن قول به دخالت رسول اکرم (ص) در خلق الفاظ قرآن به معتزله وجهی ندارد.

نقد و بررسی گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص)

چه الفاظ قرآن را مانند معانی آن از جانب خدا بدانیم؛ یا معانی را از خدا و الفاظ را به پیامبر اکرم (ص) نسبت دهیم، در هر دو صورت پذیرفته ایم که مدلول و مضمون آیات قرآن، الهی است؛ ازاین رو، در وصف وحی و ماهیت آن خطا ناپذیر

است و این اصلی است که نقد و بررسی نظریه مزبور، بر اساس آن استوار است؛ زیرا در عبارات صاحبان این نظریه، به الزام آور بودن آیات قرآن و بیانات پیامبر(ص) تصریح شده است(ن.ک: سروش، ۱۱ و ۶۷). شخص پیامبر(ص) بهتر از هر کس از چگونگی نزول قرآن بر خود آگاه اند و امامان اهل بیت (ع) نیز از هرگونه لغزش و پلیدی، پاک و مطهرند (آیه ۳۳ سوره احزاب) و از سوی رسول اکرم(ص) به مثابه مرجعی جدا ناشدنی از قرآن معرفی شده اند(ابن حنبل، ۱۴/۳؛ شیخ صدوق، ۶۸/۱)؛ به ویژه امام علی (ع) که قرین پیامبر اکرم(ص) و از نزدیک، شاهد نزول قرآن بوده است(ن.ک: سید رضی، ۳۰۰).

مهمترین مستندات صاحبان این دیدگاه

۱- چنانکه اشاره کردیم، ابن عطیه در تفسیر آیات ۱۹۲ - ۱۹۵ از سوره شعراء(وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) به دیدگاه کسانی اشاره کرد که با تمسک به این آیه، قائلند که تنها معانی قرآن بر پیامبر(ص) نازل می شده است و ایشان به آن معانی جامه الفاظ می پوشانده است. تفسیر این عده از آیات مزبور این بوده است که حرف جرّ «با» در عبارت «بلسان عربی مبین» به «لتکون» تعلق دارد و براین اساس معنای آیه این می شود که «جبریل، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است تا از انذار دهندگان به زبان عربی باشی.» در مطلبی که زرکشی از صاحبان این نظر نقل کرده است نیز بر همین آیه تکیه شده است.(ن.ک: زرکشی، ۲۳۰/۱). در برابر این نگرش، مفسرانی دیگر، حرف «با» را در «بلسان عربی مبین» به «نزل به» متعلق می دانند؛ براین اساس، معنای آیه چنین می شود: «جبرئیل، قرآن را به زبان عربی بر قلب تو نازل کرده است تا از انذار دهندگان باشی.» به نظر می رسد کسانی که قائلند پیامبر(ص) تنها معانی قرآن را دریافت می کرده است، از آن رو که در این آیه، نزول قرآن بر قلب پیامبر(ص) مطرح شده است، به آن استناد کرده اند؛ زیرا تعلق حرف «با» در هر دو فرض محتمل است؛ علامه طباطبایی در این زمینه می نویسد: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» یعنی به لسانی عربی که در عربیتش ظاهر و آشکار است، و

یا مقاصد را با بیان تمام بیان می‌کند، و جار و مجرور «بلسان» متعلق است به کلمه «نزل» در آیه قبله، یعنی روح الامین آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد. بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که متعلق باشد به کلمه «منذرین» که در این صورت معنا چنین می‌شود: روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد، تا تو نیز در زمره منذرین از عرب باشی، مانند: هود و صالح و اسماعیل و شعیب (ع)، ولی وجه اول بهتر است» (طباطبایی، ۳۲۰/۱۵). بنابراین، حتی اگر بپذیریم که حرف «با» به «لتکون» تعلق دارد، باز هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم پیامبر اکرم (ص) تنها معانی قرآن را دریافت می‌کرد؛ از این روست که تکیه اصلی صاحبان این نظریه را باید در عبارت «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - عَلَى قَلْبِكَ...» بدانیم؛ به عبارت دیگر، از آن رو پیامبر اکرم (ص) تنها معانی قرآن را دریافت می‌کرده که در این آیه نزول قرآن بر قلب آن حضرت مطرح شده است. در نقد این تفسیر باید گفت با توجه به آیاتی که بیانگر ملفوظ بودن قرآن در هنگام نزول است^۱، لازم است که تفسیری هماهنگ با آن آیات، از این آیه داشته باشیم. از این روست که دانشمندان و مفسران مسلمان در تبیین این آیه گفته‌اند که نزول قرآن بر قلب پیامبر (ص) بر حفظ و ثبت آن ناظر است؛ نه کیفیت دریافت آن. طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: «أن الله تعالى يسمعه جبرائيل (ع) فيحفظه و ينزل به على الرسول و يقرأه عليه فيعيه و يحفظه بقلبه فكأنه نزل به على قلبه» یعنی: «خداوند وحی را به سمع جبرئیل می‌رساند و جبرئیل نزد پیامبر آمده، برایش می‌خواند تا به خاطر سپارد و در دل خود حفظ کند. گویا قرآن بر دل پیامبر نازل می‌شود». فخررازی نیز همین وجه را پذیرفته است (ن.ک: فخررازی، ۵۳۰/۲۴) چنانکه علامه مجلسی نیز این توضیح را درباره آیه مزبور مطرح کرده است (ن.ک: مجلسی، بحار الانوار، ۱۹۶/۱۷) در این صورت، هم می‌توان حرف «با» را در «بلسان عربی مبین» به «نزل به» و هم به «لتکون» متعلق دانست؛ اما آنچه احتمال تعلق «با» را به «نزل به» تقویت می‌کند، این است که در تمام آیات قرآن، عربی، به عنوان وصف قرآن مطرح شده است؛ نه وصف

۱ - این آیات در ذیل عنوان بعد مطرح می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) (برای نمونه ن.ک: یوسف/۲؛ الرعد/۳۲؛ طه/۱۱۳؛ زمر/۲۸؛ فصلت/۳؛ شوری/۷؛ زخرف/۳ و احقاف/۱۲) بنابراین، نمی توان آیات مزبور را به عنوان شاهد محکمی برای این نظریه مطرح کرد.

۲- پیشتر اشاره کردیم که آنچه در آراء دکتر سروش بیشتر به چشم می خورد، توجیه اموری است که درباره ماهیت وحی و کیفیت تکلم خداوند، وجود دارد و او بیش از آن که دلیلی بر این نظر اقامه کند، تلاش کرده تا معضلات مذبور را از ابعاد گوناگون مطرح کند؛ باید تأکید کنیم که ارائه هر راه حلّی، باید با در نظر گرفتن دلالت کتاب و سنت صورت پذیرد؛ در غیر این صورت، فاقد اعتبار است. با این وجود، در آثار دکتر سروش برای این دیدگاه، شواهدی از آیات و روایات ذکر شده که تماماً مستندات صوفیه در اثبات وحدت وجود است؛ به طور مثال، به حدیث قرب نوافل اشاره کرده و می نویسد: « او {پیامبر(ص)} در اثر قرب فرائضی و نوافلی، چنان شده بود که حق، سمع و بصر و شم او بود و به حکم «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» کلامش حق بود. او نه تابع جبریل که جبریل تابع او بود. (سروش، ۱۱). وی در مکاتباتی که با ناقدان خویش داشته نیز به همین حدیث، استناد جسته است^۱؛ همچنین در موضعی تصریح می کند: «شخصیت بشری - تاریخی محمد (ص) در قرآن همه جا جلوه گریز و این شخصیت خداپرورده، تمام نعمتی است که خدا به مسلمانان عطا کرده است و لذا سخنی که این ولی مؤید و فانی در خدا می گوید، همان سخن خداست و این است معنی آنکه " گرچه قرآن از لب پیغمبر است / هر که گوید حق نگفته کافرست " از لب پیامبر، یعنی جوشیده از شخصیت او که جبرئیل هم در او گم است». ^۲ این عبارات، به خوبی گواه آن است که او مبتنی بر آموزه های عرفانی و صوفیانه، به این نتیجه رسیده است که قرآن از جهتی سخن خداست و از جهتی سخن

۱ و ۲ - رک: «بشر و بشیر» (نامه اول دکتر سروش به آیه الله سبحانی).

پیامبر (ص)؛ از آن رو سخن خداوند است که از فردی الهی که خویشتن را در ذات خداوند فانی می بیند، صادر شده است و از آن جهت سخن پیامبر (ص) است که به حدود وجودی ایشان محدود است.

نظریه وحدت وجود با تقریری که دکتر سروش از آن داشته، موضوعی پر مناقشه است که از ابعاد مختلفی قابل تأمل است؛ چنانکه خود عارفان نیز درباره آن اتفاق نظر ندارند و پاره ای از آنها به شدت با آن مخالفت کرده اند (ن.ک: خوانساری، ۵۵/۸ و مطهری، ۲۳۹) همچنین، برخی از دانشمندان، تعارض این نظریه با آیات و روایات را بیان کرده اند (ن.ک: ملکی میانجی، ۲۱۱-۲۴۲) آیه «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» نیز شأن نزول مشخصی دارد و بنابراین آیه را باید در پرتو آن فهمید (ن.ک: واحدی، ۲۳۷ و طباطبایی، ۳۸/۹) افزون بر این، حدیث قرب نوافل را اگر شاهدی بر بطلان وحدت وجود ندانیم، مؤیدی هم برای آن به شمار نمی رود؛ زیرا در این حدیث آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ» (بخاری، ۱۹۰/۷، کلینی، ۳۵۲/۲) یعنی: «بنده من به چیزی محبوب تر از انجام آنچه بر او واجب کرده‌ام، به من تقرب نجوید و او همواره با انجام نوافل به من نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم، و هنگامی که او را دوست بدارم شنوایی او شوم که با آن می شنود و بینی او گردم که با آن ببیند، و زبانش شوم که با آن سخن گوید، و دست او گردم، که با آن بگیرد؛ اگر مرا بخواند اجابتش کنم، و اگر از من خواهشی کند به او بدهم». چنانکه ملاحظه می شود، درذیل حدیث آمده است که «اگر مرا بخواند اجابتش کنم...» روشن است که دعا و اجابت وقتی معنا دارد که داعی و مجیب، بینونت و تغایر داشته

باشند؛ نه عینیت (تفصیل این موضوع را بنگرید در: مجلسی، *مرآة العقول*، ۱۰/۳۹۱-۳۹۲ و *عین الحیاة*، ۵۴-۵۷)

گذشته از همه اینها، طرح این نظریه درباره پیامبری، بسیار مناقشه انگیز است؛ آیا می توان گفت صوفیانی که به زعم خویش به وحدت خود با خداوند پی برده اند، کلامشان مانند قرآن است؟ افزون بر این، نظریه مزبور با دیگر سخنان آقای سروش نیز در تعارض است؛ زیرا وی در جای دیگری به این اشاره دارد که آنچه پیامبر دریافت کرده، مضمون قرآن بوده است.^۱ در مواضعی دیگر نیز ادعا می کند که دانش طبیعی پیامبر (ص) بیش از مردمان عصر خود نبوده است.^۲ ایشان پیامبر را با خداوند متحد می داند (مانند وحدت آب کوزه و آب دریا) و از همین رو سخن پیامبر (ص) را سخن خداوند می داند؛ در این صورت، این سؤال پیش می آید که این شخصیت خدا گونه که به عوالم ماوراء طبیعت احاطه دارد، چگونه از امور مادی پیش پا افتاده بی اطلاع است؟! و اساساً دیگر چه تمایزی بین او و خدا هست که بگویید: معانی را از خدا گرفته است و خودش جامه الفاظ بدان پوشانده است؟

بنابراین، تکیه بر چنین موضوعاتی برای اثبات نظریه مورد بحث، نه تنها به تأیید آن کمکی نمی کند، بلکه ابهامات جدیدی نیز پدید می آورد. اینک، پس از نقد و بررسی مهمترین مستندات صاحبان این دیدگاه، به بیان آیات و روایاتی می پردازیم که با گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص) در تعارض است.

۱- گفتگوی دکتر عبدالکریم سروش با میشل هوبینک، نقل از روزنامه ی جام جم ۱۲ اسفند ۱۳۸۶، شماره ی ۲۲۳۳.

۲- ر.ک: «طوطی و زنبور» (نامه دوم دکتر سروش به آیه الله سبحانی).

شواهد قرآنی دال بر بطلان گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص)

۱- قرائت و تلاوت آیات بر پیامبر اکرم (ص)

بر اساس پاره ای از آیات قرآن، وحی مُنزل بر پیامبر اکرم (ص) «تلاوت» و «قرائت» شده است؛ چنان که در آیه ششم از سوره اعلی آمده است که: «سنقرئک فلا تنسی». در مواضعی دیگر نیز آمده است: «تلك آیات الله تتلوها علیک بالحق و انک لمن المرسلین» (آیه ۲۵۲ سوره بقره) و «تلك آیات الله تتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون» (آیه ۶ سوره جاثیه). نص این آیات آن است که ما قرآن را بر تو «تلاوت» و «قرائت» می کنیم و بدیهی است آنچه تلاوت و قرائت شدنی است، الفاظ است؛ نه معانی. این نکته مورد تأیید برخی از مفسران نیز قرار گرفته است (برای نمونه ن.ک: طباطبایی، ۳۱۷/۱۵ و میبدی ج ۱/۶۷۳).

۲- عربی بودن زبان در هنگام نزول قرآن

پیشتر درباره آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ سوره شعراء سخن به میان آمد؛ افزون بر آن، آیات متعددی، نزول قرآن را به «زبان عربی» معرفی کرده اند؛ مانند آیات نخستین سوره یوسف (ع): «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (آیات دوم و سوم سوره یوسف ع)؛ در این آیات، بر نزول قرآن به زبان عربی تأکید شده است؛ آن هم با تأکید بر همین قرآن موجود؛ چنانکه در آیه ۷ از سوره شوری آمده است: «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» باید توجه داشت که «عربیّت» وصف زبان است؛ زیرا این وصف، در الفاظ و کلماتی ظهور یافته که گوینده به وسیله آنها مقصود خود را به مخاطبان القا کرده است و بنابراین «عربیّت» به الفاظ مربوط است؛ نه به معنا (ن.ک: راغب اصفهانی ۵۵۶). این موضوع، به روشنی گواه آن است که آنچه بر پیامبر اکرم (ص) وحی می شده، بی شکل و بی صورت نبوده، بلکه از سوی خداوند

متعال در قالب و شکل زبان عربی نازل شده است. یعنی، شکل گیری معانی و معارف قرآن در قالب زبان قابل فهم مخاطبان نخستین آن، به قبل از نزول آن به پیامبر اکرم (ص) برمی گردد؛ چنان که از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که: «تعلّموا العربیة فانّها کلام الله الذی تکلم به خلقه» (شیخ صدوق، خصال، ۲۸۵/۱) یعنی: «زبان عربی را بیاموزید زیرا زبان عربی کلام خداست که با آن با خلقش سخن گفته است» که در ضمن آن، اصلی ترین ضرورت فراگیری عربی، نزول آیات قرآن به آن زبان معرفی شده است. ظهور آیات پیش گفته در نزول قرآن به زبان عربی چنان است که ملاصدرا نیز در تفسیر «بلسان عربی مبین» (آیه ۱۹۵ از سوره شعراء) می نویسد: «فقولہ (بلسان عربی مبین) یتلّ علیّ أنّه نازل بلغه العرب (ملا صدرا، ۱/ ۲۰۶)» یعنی: این سخن خداوند که ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم براین نکته دلالت دارد که قرآن به زبان قوم عرب نازل شده است.»

۳- استقلال آیات قرآن از آموزه های پیامبر اکرم (ص)

قرآن کریم میان «وحی قرآنی» و آموزه های پیامبر اکرم (ص) تمایز آشکاری قائل شده است؛ چنان که در آیه ۶۱ از سوره نساء آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» یعنی «وقتی به آنان گفته می شود به آنچه خدا نازل کرده است و به پیامبر (ص) رو کنید، منافقان را می بینی که از تو روی برمی تابند». همچنین در آیه ۱۰۴ از سوره مائده آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» یعنی «چون به آنان گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده و به پیامبر (ص) رو کنید، می گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی دانسته و هدایت نیافته بودند؟»

این آیات، که قرآن (ما انزل الله) را که عبارت است از آیات قرآنی، از سخنان پیامبر اکرم (ص) مستقل می داند؛ آنگاه ضمن عطف آن دو به یکدیگر دستور روی

آوردن و تمسک به هر دو را صادر کرده و از این رهگذر، به هر دو منبع حجیت بخشیده است؛ در عین آنکه از یکدیگر مستقل اند. بنابراین می توان گفت: اگر در منطق قرآن، صورت بندی آیات و حیانی ثمره تجربه شخصی و اختیاری پیامبر اکرم (ص) بود و تنها مضمون و معنای آیات جنبه الهی داشت، دلیلی برای تفکیک آیات قرآن از بیانات رسول خدا (ص) در میان نبود؛ چه، در این صورت، سخنان پیامبر اکرم (ص) نیز در کنار آیات قرآنی که خداوند به آنها حجیت بخشیده است، ماهیتی الهی می یافتند و دیگر فرقی بین (الی ما انزل الله) و (الی الرسول) وجود نداشت. از این رو، نفس این تفکیک نشان می دهد که حساب قرآن از سخنان پیامبر اکرم (ص)، که آنها نیز از جنبه دینی حجیت دارند، به کلی جداست. در عین حال باید توجه داشت که سخنان غیر قرآنی پیامبر اکرم (ص) نیز کاملاً ناشی از تعلیم الهی است؛ چنانکه آیه ۱۰۵ سوره نساء گواه آن است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ». زیرا تبیین و تفسیر قرآن را که از سوی پیامبر اکرم (ص) صورت می پذیرفته، به وحی و تعلیم الهی مستند کرده است؛ حال جای این سؤال است که چرا از این دو حقیقت به استقلال^۱ یاد شده است؟ پاسخ این که رسول اکرم (ص) در قبال قرآن، دو وظیفه بر عهده داشته است: یکی «تبلیغ» و دیگری «تبیین» که هر دو نقش یکسر از وحی الهی سرچشمه گرفته اند و اساساً وجه تمایز (تبلیغ ما انزل الله) و (تبیین الرسول) تنها به الهی بودن قالب «وحی قرآنی» و بشری بودن قالب «وحی بیانی» بر می گردد؛ چنان که برخی از آیات بیانگر این نکته اند که قرآنی که باید از سوی پیامبر (ص) تبلیغ شود، دقیقاً به همان شکل و قالبی است که برایشان نازل شده، و آن را به مردم ابلاغ می کند. از این رو، میان آنچه رسول اکرم (ص) به عنوان قرآن تبلیغ کرده، با آنچه به عنوان «قرآن» نازل شده، تطابق و

۱- شاید به نظر برسد که الی الرسول همان الی ما انزل الله است و این دو عین هم هستند. اما از آن رو که این دو به تفکیک آمده اند، اصل بر تمایز و استقلال معطوف از معطوف علیه است و مراد از عطف صرفاً اشتراک آن دو در حکم جمله است؛ به ویژه آنکه با وجود امکان حذف «الی» از نظر ادبی، حرف جر «الی» در معطوف تکرار شده که به ظن غالب، مبین این نکته است که مراد دو امر متمایز است.

این همانی وجود دارد؛ زیرا در مورد هر دو از «تنزیل» سخن به میان آمده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (آیه ۴۴ سوره نحل) یعنی «و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه را به سوی مردم نازل شده است برای آنان روشن سازی» نکته مهم آنکه، در این آیه تصریح شده است که قرآن بر مردم تنزیل شده و این تنزیل به واسطه فردی صورت گرفته است که در انتقال عینی قرآن مُنَزَّل بر خود هیچ دخل و تصرفی نداشته است و همانگونه که بر او نازل شده، آن را به مردم ابلاغ کرده است و از آنجا که واسطه ابلاغ وحی، یعنی شخص رسول اکرم (ص) تغییری در آن پدید نیاورده، می توان گفت که قرآن بر مردم نازل شده است؛ جالب آنکه در آیه ۱۰۵ از سوره نساء، «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» از «وحی بیانی» با ماده «رؤیت» در باب افعال (=ارائه) که بیشتر باتلقى معانی سازگار است، سخن به میان رفته است؛ یعنی تفاوت «وحی قرآنی» و «وحی بیانی» در «ملفوظ بودن وحی قرآنی» و «غیر ملفوظ بودن وحی بیانی» از جانب خداوند است.

۴- اطلاق عنوان «کلام الله» بر قرآن

قرآن، از آیات خود با عنوان «کلام الله» تعبیر نموده است؛ چنان که در آیه ۶ سوره توبه آمده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی «و اگر کسی از مشرکان از تو پناه خواست، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود؛ سپس او را به محل ایمن برسان، زیرا آنان گروهی نا آگاهند». لغت شناسان کلام را «لفظ مفید» می دانند (راغب اصفهانی ۷۲۳؛ ابن عقیل، ۱۳/۱؛ ابن منظور، ۱۲/ ۵۲۲) افزون بر آنکه آنچه مشرکان پناهنده می شنیدند الفاظ قرآن بوده است؛ چنانکه «حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» گویای آن است که کلام الله مسموع دیگران واقع می شده و از این رو، طبعاً مجاز شمردن آن بدون وجود قرینه، با ضوابط علمی ناسازگار است. افزون بر آنکه، توجه به آیات ناظر بر تکلم خداوند با سایر انبیا (ع)، نشان دهنده «ملفوظ بودن وحی» در «تکلم الهی» است. همچنین به گواه برخی از آیات

قرآن، خداوند تنها با بعضی از انبیاء تکلم کرده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» (آیه ۲۵۳ سوره بقره)؛ یعنی «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم؛ خدا با برخی از آنان سخن می گفت و بعضی را درجاتی برتر عطا کرده است.» که نشان می دهد هر چند همه رسولان الهی (ع) احکام و معارف را از خدا دریافت کرده اند، اما امتیازی در «تکلم خدا» با برخی از انبیا وجود دارد که در این آیه به آن اشاره شده است. برای درک تفاوت تکلم با سایر شکل‌های وحی نیز می توان به آیاتی اشاره کرد که درباره تکلم حق تعالی با دیگر انبیا سخن گفته اند؛ چنانکه درباره تکلم خدا با موسی (ع) آمده است: «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (آیه ۱۶۴ سوره نساء و نیز بنگرید به: آیات ۹ تا ۴۶ سوره طه) که در ضمن آنها از تکلم خداوند با موسی (ع) به واسطه الفاظی از ورای حجاب گفتگو شده است؛ الفاظی بسیار صریح، روشن، و عینی که آنها را می شنیده و پاسخ می داده است؛ چنانکه خواسته‌هایی را نیز مطرح کرده و پاسخ شنیده است. خداوند در این آیات به صراحت از تکلم خود با موسی (ع) پرده برداشته، چنانکه قرآن را کلام خود برشمرده است (ن.ک: آیه ۶ سوره توبه)؛ یعنی، کلام الهی که صرفاً با بعضی از پیامبران در میان نهاده شده، الفاظ معناداری بوده که خدا موجد آنهاست، و از آنجا که قرآن، «کلام الله» است، الفاظ آن نیز از خداوند است و پیامبر اکرم (ص) در صورت بندی آن دخالت نداشته است.

۵- استعمال حروف مقطعه در قرآن

یکی دیگر از شواهد قرآنی عدم دخالت پیامبر اکرم (ص) در خلق الفاظ قرآن، استعمال حروف مقطعه در آغاز ۲۹ سوره است؛ زیرا اگر رسول اکرم (ص) تنها مضمون و معنای وحی را دریافت می کرد و موظف بود که این مضامین و معانی را برای انتقال به مردم، در قالب الفاظی قابل فهم آنها درآورد، آنگاه، بیان حروفی نامتعارف در آغاز این سوره های بیست و نه گانه که کسی را به درک معانی آنها راهی نیست، چه دلیلی داشت؟ زیرا وفق گمانه مزبور، وظیفه پیامبر (ص) قابل فهم کردن وحی بوده است. بر

این اساس، به نظر می‌رسد که حروف مقطعه قرآنی، در کنار اسرار و رموز خود، شاخصی برای کشف این واقعیتند که پیامبر اکرم (ص) قرآن را همانگونه که از واسطه وحی دریافت می‌کرد، بدون دخل و تصرف، به مردم ابلاغ کرده است.

۶- خطابه‌های قرآن به پیامبر اکرم (ص)

توجه به چگونگی خطابه‌های قرآن به پیامبر اکرم (ص) با گمانه بشری بودن الفاظ آن ناسازگار است؛ زیرا ایشان بیش از ۳۰۰ بار در قرآن با کلمه «قل» مخاطب واقع شده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد تصور آنکه ایشان معانی و مفاهیمی را دریافت می‌کرد و بعد از تعبیر آنها به زبان عربی، در مرحله ای دیگر در صدر آنها فعل «قل» را به کار می‌برد، دور از واقع است؛ زیرا با این فرض، پیامبر اکرم (ص) خود، پردازنده عبارات قرآنی است و در عین حال بارها به خود می‌گوید: «بگو». به ویژه آن که مفاهیم بسیاری از این عبارات، جنبه اختصاصی ندارند؛ بلکه در حوزه قوانین دینی و احکام شرعی جای می‌گیرند که باید به مردم ابلاغ شوند؛ این امر، استبعاد گمانه «خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر (ص)» را بیشتر می‌کند و کاشف این حقیقت است که رسول اکرم (ص) چنان جانب امانت را نگاه داشته است که حتی فعل امر «قل» را نیز عیناً در آغاز آیات نازل ابلاغ کرده است. افزون بر این، قرآن گاه به مسلمانان درباره پیامبر اکرم (ص) به گونه ای خطاب کرده است که با چگونگی برخورد ایشان با اطرافیان خود متفاوت است. برای نمونه، در آیه ۵۳ از سوره احزاب آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِ نَظِيرِ إِيَّاهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» یعنی «ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر آنکه به شما برای {صرف} غذا اجازه داده شود و در این حال نیز قبل از موعد نیایید و در انتظار غذا ننشینید اما چون دعوت شدید {به خانه‌ها} درآیید و پس از خوردن غذا،

پراکنده شوید و به بحث و گفتگو ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می کند، ولی او از شما شرم می کند {و چیزی نمی گوید} اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد». مدلول این آیات بیانگر این نکته است که پیامبر اکرم (ص) از در میان نهادن پاره ای مسایل با مهمانان خویش شرم داشته است؛ ولی آنها را بر زبان نیاورده است؛ حال آنکه خدا از گوشزد کردن آنها به مسلمانان ابایی ندارد. حال چگونه می توان تصور کرد پیامبر اکرم (ص) که رفتار و منشی مطابق تأدیب الهی داشته است (ن.ک: کلینی، ۲۶۶/۱) مطلبی را که خود نمی تواند بر زبان بیاورد، آن را از زبان خداوند بازگو کند؟! تفسیر غربی که ظاهراً یکی از پیامدهای طبیعی اعتقاد به گمانه «خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص)» است و استبعاد آن پوشیده نیست. نمونه دیگر، سوگند خداوند به جان پیامبر اکرم (ص) است. در آیه ۷۲ از سوره الحجر آمده است: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»: «به جان تو سوگند، اینها در مستی خود سرگردانند». چنانچه تصور شود که تعبیرات پیامبر اکرم (ص) قرآن را شکل داده است، قسم یاد کردن پیامبر (ص) به جان خود، آن هم به صورتی که گویی خداوند سوگند یاد می کند، نه تنها وجهی ندارد که از امانت داری و صداقت دور است.

افزون براین، در آیاتی از قرآن خداوند مستقیماً بندگان خویش را مخاطب قرار داده است؛ برای نمونه در آیه ۵۷ سوره عنکبوت آمده است: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»: ای بندگان من که ایمان آورده اید، زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید) سیاق چنین آیاتی بیانگر آن است که هیچ دخالتی از جانب پیامبر اکرم (ص) در آیات قرآن صورت نگرفته، زیرا در غیر این صورت جا داشت که پیامبر (ص) تصریح کند این سخنان تعبیر خود اوست؛ یا حداقل قرینه ای در کلام وجود داشت که نشان می داد که آن تعبیر

متعلق به ایشان است؛ حال آنکه چنین تصریح یا اشاره ای، در قرآن و در احادیث پیامبر(ص) وجود ندارد.

۷- مجاز نبودن پیامبر اکرم(ص) به دخل و تصرف در آیات قرآن

برخی از آیات قرآن، بیانگر این نکته است که پیامبر اکرم(ص) اجازه هیچ دخل و تصرفی در آیات قرآن نداشته است؛ چنانکه در آیه ۱۵ از سوره یونس آمده است: «وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَّلْتُمْ هٰذَا مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعْ اِلَّا مَا يُوْحٰى اِلَيَّ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ» یعنی «چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، کسانی که به لقای ما ایمان ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم؛ من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روزی بزرگ می‌هراسم». همچنین در سوره حاقه می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقْوَالِ * لَّاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِيْنِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ» (آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره الحاقه) یعنی «اگر او سخنی را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم».

چنان که ملاحظه می‌کنیم در این آیات هرگونه دخالت پیامبر(ص) در خلق قرآن و بشری بودن آن نفی شده است. افزون بر آنکه این تصریحات قرآنی با نتیجه حاصل از گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر(ص) در تعارض است؛ زیرا براساس دیدگاه معتقدان به آن، آیات قرآن به دلیل دخالت پیامبر اکرم(ص) در آنها جنبه بشری داشته و از این رو دچار محدودیت‌ها و نقضهای بشری شده است.

نقش روایات در نقد و بررسی گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر

اکرم(ص)

غفلت از روایات در ارائه گمانه دخالت پیامبر اکرم(ص) در خلق الفاظ قرآن

موجب شده است که از نظر دینی، ارزش و اعتباری برای آن باقی نماند؛ زیرا در کنار قرآن، مطمئن ترین منبع برای درک چیستی قرآن، سخنان رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) است و از این رو، و بی گمان هر نظریه ای در این حوزه، بدون توجه به روایات اولاً دچار نقص پژوهشی است و ثانیاً در صورت تعارض با احادیث، اعتبار کافی ندارد. شگفت آن که در اظهارات قائلان به انگاره مورد بحث، صرف نظر از حدیث قرب نوافل که ذکر آن رفت، استناد و استشهادی به روایات صورت پذیرفته است؛ اساساً گزارشهای پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) از نحوه تلقی و دریافت آیات و سوره های قرآن در موارد متعددی با گمانه ایجاد الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص) ناسازگاری دارد و به تصریح یا به تلویح، گویای این حقیقتند که قرآن مُنزل بر پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند مفلوظ بوده است.

شواهد روایی دال بر بطلان گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص)

۱- نزول قرآن در قالب زبان عربی

امام باقر (ع) قرآن را نازل شده به زبان عربی معرفی کرده اند؛ چنانکه در *علل الشرائع* به نقل از آن حضرت (ع) آمده است: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابًا وَلَا وَحْيًا إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ فَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ الْأَنْبِيَاءِ (ع) بِاللِّسَانَةِ قَوْمِهِمْ وَكَانَ يَقَعُ فِي مَسَامِعِ نَبِيِّنَا بِالْعَرَبِيَّةِ فَإِذَا كَلَّمَ بِهِ قَوْمَهُ كَلَّمَهُم بِالْعَرَبِيَّةِ فَيَقَعُ فِي مَسَامِعِهِمْ بِلِسَانِهِمْ (صدوق، *علل الشرائع*، ۱۲۶/۱) یعنی «خداوند هیچ کتابی و هیچ وحیی جز به زبان عربی نازل نکرد؛ ولی در گوش انبیا (ع) به زبان قومشان واقع می شد و در گوش پیامبر اکرم (ص) به زبان عربی؛ و وقتی آن حضرت با قوم خویش تکلم می کرد، به زبان عربی سخن می گفت و به این ترتیب، {قرآن} در گوش آنان به زبان خودشان واقع می شد». یعنی، حقایق قرآنی، پیش از آن که بر پیامبر اکرم (ص) نزول یابند، در قالب زبان عربی قرار گرفته اند.

همچنین امام رضا (ع) به صراحت قرآن را نازل شده در قالب همین الفاظ متداول معرفی کرده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا

جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ۱/۱۳۰) یعنی «خداوند این قرآن را با همین حروفی که عرب با آن سر و کار دارند و به کار می‌برند نازل کرد، و سپس گفت: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (بگو اگر جن و انس دست به دست یک دیگر دهند تا چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست؛ هر چند در این کار یاور یک دیگر باشند) (آیه ۸۸/سوره اسراء) چنان که ملاحظه می‌کنیم، امام (ع) در این حدیث به یکی از «وجوه تحدی قرآن» یعنی وجود معارف عظیم در قالب کلماتی متداول تأکید کرده است. زیرا اساساً موضوع «تحدی قرآن»، الهی بودن الفاظ و معانی قرآن تأیید می‌کند؛ چنانکه خداوند تأکید نموده است که اگر در آسمانی بودن آنچه بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده تردید دارید یک سوره مانند آن بیاورید (ن.ک: آیه ۲۳ سوره بقره)؛ بنابراین قالب یافتگی قرآن مربوط به خداست نه پیامبر (ص)؛ از طرف دیگر، آنچه منکران قرآن مدعی بوده اند نفی آسمانی بودن «الفاظ حاوی معانی» است؛ نه معانی صرف؛ زیرا آنان با الفاظ حاوی معانی مواجه بوده اند و آنچه از رهگذر تحدی اثبات می‌شود، بشری نبودن قرآن است؛ حال آن که گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم (ص) با تحدی قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا در این گمانه، الفاظ قرآن جنبه ای بشری دارد.

۲- تکلم فرشته وحی با پیامبر (ص)

بر اساس روایات نبوی (ص) و امامان (ع)، جبرئیل (ع)، قرآن را از طریق تکلم به پیامبر (ص) منتقل کرده است. رسول اکرم (ص) خود در پاسخ به پرسش حارث بن هشام از کیفیت دریافت قرآن فرمود: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلُ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّ عَلَيَّ فَيَقْصِمُ عَنِّي فَقَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلِكُ رَجُلًا فَيُكَلِّمُنِي فَأَعْبِي مَا يَقُولُ» (ابن حنبل، ۱۵۸/۶؛ بخاری، ۸۰/۴؛ مسلم بن حجاج، ۸۲/۷؛ ترمذی، ۲۵۸/۵؛ نسایی

۱۴۶/۲). یعنی آوای وحی گاه مانند صدای جرس (زنگ) به پیامبر اکرم (ص) می رسیده و ایشان آنچه را که به ایشان گفته شده، حفظ نموده است، و این وحی از هر وحی دیگری بر آن حضرت سخت تر بوده است. گاه نیز فرشته‌ای به صورت مردی نزد پیامبر (ص) ظاهر می‌شده و با ایشان سخن می‌گفته و حضرت (ص) سخنانش را حفظ کرده است. این روایت در تفسیر طبری نیز آمده است؛ با این تفاوت که پیامبر اکرم (ص) درباره وحی به واسطه جبرئیل فرموده است: «و هو أهونُ عليَّ»؛ «این شکل وحی آسانترین حالت آن بر من است.» (طبری، ۶۳/۲۲) که حاکی از آن است که وحی به انحاء گوناگون بر آن حضرت (ص) نازل می‌شده و قرآن در همه اشکال نزول خود ملفوظ بوده است، چنانکه عبارت «فَقَدَّوَعَيْتُ مَا قَالَ: آنچه می‌گفت، نگه می‌داشتم» درباره حالت اول، و عبارت «فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْي مَا يَقُولُ: فرشته با من سخن می‌گوید و من آنچه می‌گویم، حفظ می‌کنم» گویای حالت دوم است. آنچه مؤید این نکته است، سخن امام صادق (ع) درباره انواع وحی بر رسول اکرم (ص) است؛ به این ترتیب که هشام بن سالم پرسید: «أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ قَالَ جِبْرَائِيلُ وَ هَذَا جِبْرَائِيلُ يَأْمُرُنِي ثُمَّ يَكُونُ فِي حَالٍ أُخْرَى يُعْمَى عَلَيْهِ» امام (ع) در پاسخ او فرمود: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ لَيْسَ بَيْنَهُمَا جِبْرَائِيلُ أَصَابَهُ ذَلِكَ لَنَقَلَ الْوَحْيُ مِنَ اللَّهِ وَإِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا جِبْرَائِيلُ لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ فَقَالَ قَالَ لِي جِبْرَائِيلُ وَ هَذَا جِبْرَائِيلُ» (طوسی، امالی ۶۶۳) یعنی «آیا برای رسول خدا (ص) دو حال بود که گاهی می‌فرمود: جبرئیل گفت و این جبرئیل است که چنین امر می‌کند. و گاه آن حضرت (ص) بیهوش می‌گردید؟ امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که وحی بدون واسطه جبرئیل نازل می‌شد به جهت سنگینی وحی، آن حالت بر ایشان عارض می‌گردید و آن گاه که به واسطه جبرئیل بود این سنگینی در میان نبود و می‌فرمود: «جبرئیل گفت و این جبرئیل است» که بیانگر سنگینی وحی بی واسطه و سهولت وحی با واسطه است؛ چنانکه امام باقر (ع) ضمن بیان تفاوت «محدث»،

«نبی»، و «رسول» در تعریف رسول فرموده است: «الرَّسُولُ الَّذِي يَأْتِيهِ جِبْرَائِيلُ قُبْلًا فَيَرَاهُ وَ يُكَلِّمُهُ فَهَذَا الرَّسُولُ» (کلینی، ۱۷۶/۱) یعنی: رسول کسی است که جبرئیل به نزد او می آید و وی را می بیند و با او سخن می گوید. آنگاه در ادامه می فرماید: «وَ كَانَ مُحَمَّدٌ صَ حِينَ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ وَ جَاءَتْهُ الرِّسَالَةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَجِيئُهُ بِهَا جِبْرَائِيلُ وَ يُكَلِّمُهُ بِهَا قُبْلًا» (همانجا) یعنی: هنگامی که اسباب نبوت برای محمد (ص) فراهم گشت و رسالت از جانب خدا برای او در رسید، جبرئیل پیام حق را به نزد او می آورد و چهره به چهره و شفاهی با او سخن می گفت. همین روایت در *بصائر الدرجات* نیز با تفاوت اندکی از آن حضرت نقل شده است. ^۱ همچنین زمخشری در باره آیه استعاذه (آیه ۹۸ سوره نحل) از عبد الله بن مسعود آورده است که: «قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت: أعوذ بالسميع العليم من الشيطان الرجيم، فقال لي: «يا ابن أم عبد. قل: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، هكذا أقرأني جبريل عليه السلام عن القلم عن اللوح المحفوظ» یعنی: بر پیامبر خواندم که: «أعوذ بالسميع العليم من الشيطان الرجيم» اما آن حضرت گفتند: ای فرزند ام عبد! بگو «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» زیرا جبرئیل این چنین مرا از قلم و از لوح محفوظ خوانا کرده است. «(زمخشری، ۶۳۳/۲) که دلالت روشنی بر ملفوظ بودن وحی قرآنی دارد. براین اساس می توان گفت: طبق روایات معتبر شیعه و سنّی، قرآن در قالب الفاظ و به واسطه فرشته وحی به پیامبر اکرم (ص) منتقل شده است. چنانکه در احادیثی دیگر آمده است که خداوند، کلمات قرآنی را در وجود فرشته وحی خلق کرده (صدوق، *التوحيد*، ۲۶۴) و او واسطه انتقال آنها به پیامبر اکرم (ص) بوده است.

۳- تمایز قرآن از احادیث قدسی

در اصطلاح متداول، احادیثی که پیامبر (ص) یا یکی از امامان (ع) از قول

۱- توضیح آن که در این نقل، امام باقر (ع) سخن گفتن جبرئیل را به سخن گفتن عادی آدمیان تشبیه کرده است (ن.ک: صفار، ۳۷۱).

خداوند با تعبیر «قال الله» بیان کرده اند «احادیث قدسی» نامیده شده اند (ن.ک: مدیرشانه چی، ۴۳). پاره ای از این احادیث در نهایت اشتها و اعتبار قرار دارند؛ مانند حدیث «قرب نوافل» که در کتب معتبر مسلمانان نقل شده است (ن.ک: کلینی، ۳۵۲/۲؛ بخاری، ۱۹۰/۷). نکته مهم آن که پیامبر اکرم (ص)، امامان (ع) و طبعاً مسلمانان، احادیث قدسی را متمایز از قرآن بیان داشته و می شناختند.

اگر تصوّر شود که پیامبر (ص) چیزی جز معانی قرآن دریافت نمی کرد و خود، آن معانی را در قالب الفاظ عربی می ریخت، چه پاسخ موجهی برای این سؤال وجود دارد که چرا پیامبر (ص) احادیث قدسی صحیح را در شمار آیات قرآن برای مردم معرفی نکرده است؟ پاسخ محدثان آن است که پیامبر اکرم (ص) در حدیث قدسی تنها معانی را دریافت و آنها را با الفاظ خود بیان کرده است؛ اما قرآن را عیناً ملفوظ و در قالب کلمات دریافت نموده است. (ن.ک: قاسمی، قواعد التحدیث، ۶۵؛ مدیرشانه چی، ۴۴).

۴- تمایز قرآن از حدیث نبوی

رسول اکرم (ص) در ضمن چند روایت تصریح کرده است که قرآن کریم از سخنان نبوی مستقل است. چنانکه در احادیث «اریکه» به روشنی به این موضوع اشاره شده است. پیامبر اکرم (ص) در این روایت فرموده است: «ألا إني قَدْ أُوتيت القرآن ومثله ألا يوشك رجل شبعان على أريكته يقول عليكم بهذا القرآن، فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، و ما وجدتم فيه من حرام فحرّموه» (خطیب بغدادی، ۲۳ و نیز ن.ک: ابی داوود سجستانی، ۳۹۲/۲؛ ابن حنبل، ۱۳۱/۴) در برخی از کتب حدیثی به جای لفظ «مثله»، «ما يعدله» آمده است (ن.ک: بیهقی، ۳۳۲/۹؛ مقریزی، ۲۲۳/۱۱) چنانکه در سنن ابن ماجه و پاره ای دیگر از کتب روایی، حدیث مزبور به این شکل آمده است: «یوشک الرجل متکئاً علی أریکتہ یحدّث بحدیث من حدیثی فیقول: بیننا و بینکم کتاب الله عزّ و جلّ،

فما وجدنا فيه من حلالٍ استحللناه، و ما وجدنا فيه من حرامٍ حرّمناه الا و إنّ ما حرّم رسول الله مثل ما حرّمه الله» (ابن ماجه، ۶/۱؛ دارقطنی، ۴/۱۹۰) یعنی: «نزدیک است برای فردی که به تختش تکیه داده است، حدیثی از احادیث مرا بیان کنند و او بگوید: «قرآن میان ماست؛ آنچه را قرآن حلال کرده حلال بشمارید و آنچه را حرام کرده حرام بدانید.» هان! آنچه را پیامبر حرام کرده مانند همان است که خدا حرام شمرده است».

دونکته بسیار مهمّ در این روایات به چشم می خورد؛ اول آن که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «ألا إني قد أوتيت القرآن و مثله» که این کلام حاکی از آن است که اولاً قرآن و احادیث نبوی از یک منبع سرچشمه گرفته اند و از این جهت، بین آن دو مماثلت و مشابهت وجود دارد. ثانیاً هویت قرآن و روایات نبوی مستقلّ از یک دیگرند. زیرا وقتی دو چیز به یک دیگر تشبیه می شوند، که استقلال آنها پذیرفته شده باشد و در غیر این صورت، تشبیه وجهی ندارد. بنابراین، در احادیث «اریکه»، پیامبر اکرم (ص) روایات خود را از نظر «یکی بودن منبع» و «لازم الاتباع بودن» به قرآن تشبیه کرده است و همین تشبیه، گویای استقلال هویت قرآن و حدیث است.

نکته دیگر آن که به موجب قرآن، اطاعت از پیامبر (ص) اطاعت از خداست (ن.ک: آیه ۸۰ سوره نساء) زیرا گفتار پیامبر اکرم (ص) ناشی از وحی است و جنبه الهی دارد (آیات سوّم و چهارم سوره نجم)؛ درست مانند قرآن کریم. اما آنچه به این دو (یعنی قرآن و حدیث نبوی) هویت جداگانه می بخشد، آن است که قرآن کلام خدا و الفاظ آن نیز از جانب اوست و به همین سبب پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) همواره از آن با عنوان «کتاب الله» یاد کرده اند (برای نمونه ن.ک: کلینی، ۱/۶۲؛ سید رضی ۱۹۱؛ بخاری، ۴/۶۷). چنانکه از رسول اکرم (ص) روایت شده است: «إِنَّهُ سَيُكْذَبُ عَلَيَّ كَمَا كُذِبَ عَلَيَّ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي مِنْ حَدِيثٍ وَأَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ حَدِيثِي وَأَمَّا مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنْ حَدِيثِي» (حمیری ۴۴) یعنی: به زودی گروهی بر من دروغ

خواهند بست، همان گونه که بر پیامبران پیش از من دروغ بستند؛ پس اگر حدیثی از قول من برایتان نقل کردند آن را به قرآن عرضه کنید، اگر با قرآن سازگاری داشت، آن حدیث من است و اگر با قرآن ناسازگار بود، سخن من نیست. همچنین از علی (ع) درباره ماجرای حکمیت نقل است که: «لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلِّيَّ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ» (سید رضی، ۱۸۲) یعنی: هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم حال آن که خدای بزرگ فرمود: «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و باز گرداندن به پیامبر (ص) این است که سنت او را انتخاب کنیم. این شواهد همگی بیانگر آن است که در سخنان پیامبر (ص) و امامان (ع) قرآن و احادیث نبوی کاملاً متمایز از یکدیگر شناسانده می شدند. زیرا قرآن قالب یافته بر پیامبر (ص) نزول یافته است. از همین روست که لحن و سیاق آیات قرآن، آشکارا با احادیث پیامبر (ص) تفاوت دارد.

۵- روایات نزول قرآن به یک حرف

اهل بیت (ع) نزول قرآن به هفت حرف را تکذیب و تأکید کرده اند که قرآن فقط به یک حرف نازل شده است. چنانکه زراره از امام باقر (ع) روایت کرده است که: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» (کلینی، ۲/۶۳۰) یعنی: قرآن یکی است، و از نزد خدای یگانه نازل گشته، ولی اختلاف قرائات از طرف راویان آن پدید آمده است. همچنین فضیل بن یسار خطاب به امام صادق (ع) گفت: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ» یعنی: مردم می گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده است. امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: «كَذَّبُوا أَغْدَاءَ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ

عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ» (همانجا): «دشمنان خدا دروغ گویند. قرآن از جانب خدای یگانه به یک حرف نازل شده است». نکته مهم این است که امامان (ع) این سخن را در مقابل اعتقاد به نزول قرآن به هفت حرف مطرح کرده اند و اختلاف قرائات را ناشی از اختلاف قراء دانسته اند. بنابراین معنای کلام آنان این است که تنها یکی از قرائت های موجود، قرائتی است که قرآن بر اساس آن نازل شده است و قرآنی که بر پیامبر اکرم (ص) فرود آمده است در قالب الفاظ و کلماتی بوده است که امامان (ع) از آن به «قرائت واحد مُنَزَّل» تعبیر کرده اند.

نتیجه

بر اساس آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) و امامان (ع)، قرآن در قالب الفاظ عربی، بر پیامبر (ص) تلاوت شده است. همچنین قرآن به عنوان «کلام الله» معرفی شده است. از طرفی قرآن و احادیث دارای دو هویت مستقل از هم هستند. این امور در کنار شواهدی چون استعمال حروف مقطعه، و نیز توجه به خطاب های قرآن، همگی گویای این حقیقتند که وحی قرآن بی صورت نبوده است؛ بلکه در شکل الفاظ و قالب زبان عربی نزول یافته است.

منابع

قرآن کریم.

عهد عتیق، انتشارات ایلام، ۲۰۰۲م.

ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ق.

_____، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۱۴۰۳ق.

_____، علل الشرائع، قم، داوری، بی تا.

_____، عیون اخبار الرضا (ع)، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.

- ابن حنبل، احمد، *المسند*، دارصادر، بیروت، بی تا.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی تا.
- ابن عطیه اندلسی، *المحرر الوجیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، *شرح ابن عقیل*، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۸۴ ق. / ۱۹۶۴ م.
- ابن ماجه، محمد بن یزید، *سنن ابن ماجه*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- ایچی، قاضی عضدالدین، *المواقف فی علم الکلام*، بی جا، بی تا.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب، *إعجاز القرآن*، مصر، دار المعارف، بی تا.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- بغوی، حسین بن مسعود، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن ترمذی*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
- توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سازمان سمت، ۱۳۸۴ش.
- حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الإسناد*، تهران، انتشارات کتابخانه نینوا، بی تا.
- خطیب بغدادی، ابو احمد بن علی، *الکفایة فی علم الروایة*، دار الکتب العربی، ۱۴۰۵ق.
- خطیب، عبدالکریم، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بی جا، بی تا.

- خوانساری، محمد باقر {بی تا}، *روضات الجنّات فی احوال العلما والسادات*، بی جا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- سروش، عبدالکریم؛ «گفتگو» *روزنامه ی جام جم*، شماره ی ۲۲۳۳، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶.
- زرکشی، بدر الدین محمد بن عبد الله، *البرهان فی علوم القرآن*، القاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۶ ق.
- زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربیه، ۱۴۰۷ ق.
- دارقطنی، علی بن عمر، *سنن دارقطنی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- سجستانی، سلیمان بن اشعث، *سنن ابی داود*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.
- سروش، عبدالکریم، *بسط تجربه نبوی*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۵ ش.
- _____ گفتگو با میشل هوبینک، *روزنامه جام جم*، شماره ۲۲۳۳، ۱۲ اسفند ۱۳۸۶.
- _____ *بشر و بشیر* (نامه اول دکتر سروش به آیه الله سبحانی)، منتشر شده در پایگاه اطلاع رسانی دکتر سروش (WWW. D.r.sorush.con)
- سید رضی، ابو الحسن محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، قم، انتشارات هجرت ۱۴۱۴ ق.
- شریعتی، محمد تقی، *تفسیر نوین*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶ ش.
- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، *بصائر الدرجات*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.

طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

طوسی، محمد بن حسن، *الأمالی*، انتشارات دارالثقافة، قم ۱۴۱۴ق.

_____، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

علامه حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.

فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، تهران، انتشارات الصدر ۱۴۱۵ق.

قاسمی، محمد جمال الدین، *قواعد التحذیر*، قاهره الحلبی، بی تا.

_____، *محاسن التاویل*، بیروت، دار الکتب العلمیه ۱۴۱۸ق.

قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.

کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۱ق.

_____، *عین الحیاة*، تهران، انتشارات قائم، بی تا.

_____، *مرآة العقول*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

مدیر شانه چی، کاظم، *درایة الحدیث*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴ ش.

مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

مطهری، مرتضی، *کلیات علوم اسلامی*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ش.

- مقريزي ، تقى الدين أحمد بن على، *إمتاع الأسماع*، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
ملا صدرا، محمد بن ابراهيم، *تفسير القرآن الكريم*، انتشارات بيدار، ١٣٦٦ ش.
ملكي ميانجى، محمد باقر، *توحيد الامامية*، وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، ١٤١٥ق.
مبيدى، رشيدالدين احمد بن ابى سعد، *كشف الأسرار و عدة الأبرار*، تهران، انتشارات
امير كبير، ١٣٧١ ش.
نسايبى، احمد بن شعيب ، *سنن نسايبى*، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨.
واحدى، على بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ق.